

انسان و طبیعت*

بحران معنوی انسان متجدد

سید حسین نصر ترجمه احمد رضا جلیلی



نقد و نظر / سال چهارم / شماره سوم و چهارم، ۲۰۴

یکی از نشانه‌های وضع کنونی بشریت این است که تنها، اعمال تجاوزکارانه بی‌شرمانه‌ای بر ضد طبیعت باید توجه انسان متجدد را به بحران محیط زیست جلب کند؛ اعمالی نظیر نشت‌های نفتی عمده، آتش‌سوزی‌های جنگلی مناطق گرمسیری و آثار و پیامدهای تخریب طبیعت به دست انسان و فن‌آوری مخرب او، به شکل گرم‌شدگی آب و هوا و فرسایش لایه اوزن. بحران محیط زیست،

چشمهای معصوم فُکهای در حال احتضار را دستاویزی قرار داده تا بالاخره دل سنگ انسانها را به درد آورد و آنان را وادار سازد تا دربارهٔ آثار و پیامدهای زندگی بر روی زمین، به نحوی که گویی هیچ جنبهٔ دیگری اهمیت ندارد، بیندیشند. مدتها قبل از آن که این کتاب برای نخستین بار به رشتهٔ تحریر درآید، بحران زیست بومی پیش آمده بود، اما شمار اندکی، آثار و نتایج این بحران را به چشم دیدند یا دربارهٔ آن به گفتگو پرداختند و حتی عدهٔ کمتری در صدد برآمدند تا در علل عمیق تر وقوع آن کند و کاو کنند. دیری نپایید که اوضاع و احوال سریعاً رو به وخامت محیط زیست، از این بحران پرده برداشت و در عین حال، بی خیالی همچنان ادامه داشت تا این که فقط در همین اواخر، تهدید خارجی آن قدر بالا گرفت که نوعی اعتراض و واکنش مردمی، (Vox populi) [= صدای مردم]، آهسته آهسته به گوش همگان رسید و جمعی از متخصصان نیز که دست آخر با ندای غریبانهٔ دیرین طرفداران محیط زیست و دوستداران طبیعت همراهی کرده بودند، به جمع معترضان پیوستند.

منادیان نابودی و مرگ، اکنون فراوانند و احزاب و گروههای طرفدار حفظ محیط زیست هم مثل قارچ در همه جا رویده اند. اما هنوز نیروی محرک این جنبشها روی هم رفته صرفاً خارجی است. برای بشریتی که در اثر خود فرآیندهای تجددخواهی به ظواهر روی کرده، پی بردن به این حقیقت که آن بلا و مصیبتی که بر سر محیط زیست فرود آمده است، در حقیقت جلوۀ بیرونی فقر شدید حالت نفسانی و درونی آن بشریتی است که اعمال او باعث و بانی بحران زیست بومی است، کار چندان آسانی نیست. در نتیجه، گرمای طاقت فرسای تابستان، خشکسالی، و فُکهای در حال احتضار، به ناچار به یاد ما می آورند که در این سرای خاکی ای که انسان متجدد به خاطر آن دست از طلب بهشت برداشت و اکنون نیز با درنده خوبی بی سابقه ای آن را به تخریب می کشاند، همه چیز بر وفق مراد نیست.

و دقیقاً به سبب فقدان بُعد معنویت، بیشترین تلاش کسانی که با موضوعات مربوط به محیط زیست سر و کار دارند، متوجه یکی از آشکال مهندسی محیط زیست است. بسیاری مدعی اند که مثلاً اگر ما می توانستیم فقط وسایل حمل و نقل را تغییر دهیم و استفاده از سوختهای فسیلی را به عنوان منبع انرژی کاهش دهیم، مسأله حل می شد، یا دست کم از شدت و حدتش کاسته می شد. اما عدهٔ معدودی می پرسند که چه شده است که انسان متجدد این قدر احساس نیاز به مسافرتها ی زیاد می کند؟ چرا منزل و ماوای بیشتر انسانها این قدر نفرت انگیز و زندگی تا به این حد ملال انگیز



شده است که نوع انسان که بیش از هر عامل دیگری مسبب بحران محیط زیست است، ناگزیر به فرار از مناطقی شده است که خود او به بدنام کردن آنها دامن زده است و آلودگی را با خود به چند منطقه هنوز خوب مانده زمین ببرد تا آن اماکن را نیز به آلودگی بکشاند؟ چرا باید مصرف انسان این قدر زیاد باشد و به اصطلاح، نیازهای خود را صرفاً از نظر ظاهری اشباع کند؟ چرا توانایی برداشت از منبع تغذیه باطنی را ندارد؟ نیازی به گفتن ندارد که ما مخالف مراقبت بهتر از این سیاره، از طریق کاربرد ابزار خردمندانه تر تولید، حمل و نقل و جز آن، نسبت به ابزاری که اکنون وجود دارند، نیستیم. باید از آشکال فن آوری جایگزین استقبال کرد و از نهادهایی نظیر مؤسسه کیمیای نو (New Alchemy) در کیپ کادا^۱ آمریکا تعریف و تمجید کرد. اما این کارهای عظیم علمی و مهندسی به تنهایی حلال مشکلات نخواهند بود. چاره ای نیست جز پاسخگویی به این پرسشها و نظایر آنها و مورد توجه قرار دادن بُعد معنوی و ریشه های تاریخی بحران زیست بومی که تا به امروز بسیاری از توجه به آن سر باز می زنند.

یکی از علل عمده این عدم پذیرش بعد معنوی بحران زیست بومی، ماندگاری آن علم زدگی ای است که همچون گذشته، علم نوین را نه به عنوان نحوه خاصی از شناخت طبیعت، بلکه به عنوان فلسفه ای کامل و تمامیت خواه (توتالیتیر) معرفی می کند که کل عالم واقع را به قلمرو مادی ارجاع و تحویل می کند؛ و بر آن نیست که تحت هیچ شرایطی امکان وجود جهان بینی های غیر علم پرستانه را بپذیرد.



جهان بینی های بدیل برگرفته از آموزه های سنتی، در عین حال که مشروعیت آن علمی را که به بُعد مادی عالم واقع محدود و منحصر شود انکار نمی کنند، پیوسته از آن شبکه ارتباطی باطنی ای آگاهند که طبیعت مادی را به عالم معنا، و وجه ظاهری اشیاء را به واقعیت باطنی ای پیوند می دهد که اشیاء، هم آن را محبوب می دارند و هم مکشوف می سازند. در حالی که این نوع از تحویل گرایی و علم زدگی، علم غربی را در اکثر موارد از روی آوردن به علت های درونی تر بحران محیط زیست باز داشته است، بسیاری از دانشمندان، یکایک، بیش از پیش به مسائل زیست بومی

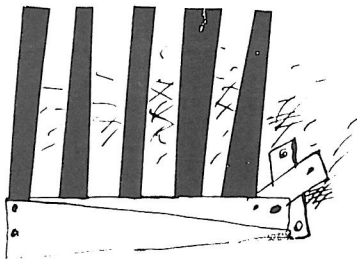
علاقه مند می شوند و حتی تا حدودی بیشتر احساس می کنند که در قبال اثرات غالباً فاجعه آمیز تحقیقات «بیطرفانه» و «نظری» خودشان مسئولیت دارند.

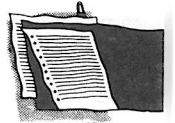
طی دو دهه اخیر به موازات رشد آگاهی از بحران محیط زیست، گروههای صریح اللهجه و حتی حزبهای سیاسی عدیده ای قد برافراشته اند تا از محیط زیست حراست کنند. اما تا همین چندین پیش، بیشتر این گروهها و حزبها تمایلات چپ گرایانه همراه با لحنی قاطعاً مخالف با ادیان مرسوم داشته اند؛ هرچند که این وضع اکنون تا حدودی در حال تغییر است. در حالی که برخی در صدد بوده اند که جنبش زیست بومی را به یک دین تبدیل کنند، عده بسیاری که به دین علقه و دلبستگی دارند، به جنبشهای دینی دارای خاستگاه مشکوک، و به هر تقدیر خارج از مذاهب رسمی غرب، روی آورده اند. در این حیص و بیص، دستگاههای دینی تا همین چندین پیش واکنشی نشان ندادند، تا بلکه بتوانند نوعی «الهیات زیست بومی» ابداع کنند که از دل سنت مسیحی بیرون آمده باشد؛ مانند آنچه برای اولین بار در این کتاب پیشنهاد شد. در همین اثنا، چند

شخصیت کم اهمیت که از یک دیدگاه کلامی مسیحی، بحران زیست بومی را جدی گرفته اند، یا از راست دینی الهیاتی فاصله گرفته اند و یا از سوی مذاهب رسمی عمده طرد شده اند. با این همه، همین که میراث معنوی پاره ای از شاخه های سنت مسیحی صحیح الاعتقاد، نظیر کلیسای سلتی^۲ با دلبستگی ای که به طبیعت دارد، بتدریج در برخی از مناطق جهان جان تازه می گیرند، نشانه امید است.

در این میان، بسیاری از دانشمندان، مورخان و حتی معدودی از الهیدانان، بیشترین بار مسئولیت بحران زیست بومی را، نه بر دوش پاره ای از پیشرفتها و تحولات در تمدن غرب که از اواخر قرون وسطی، رنسانس و قرن هفدهم آغاز شد، بلکه، آن گونه که در آثار شخصیت پر آوازه ای مانند آرنولد توین بی^۳ به چشم می خورد، بر دوش کل سنت توحیدی می نهند.

چنین متفکرانی از یاد برده اند که توحید ناب اسلام - که به همان سنت ابراهیمی ای تعلق دارد که یهودیت و مسیحیت متعلق به آنها - هرگز از قداست طبیعت آنچنان که در قرآن آمده غفلت نکرده است و مسیحیت و یهودیت شرقی [نیز] هرگز نگرش سلطه و چپاول صرف طبیعت را، که بعدها در تاریخ غرب رواج یافت، از خود بروز نداده اند.





نتیجه این حمله مستقیم به ادیان توحیدی عموماً و به مسیحیت غربی خصوصاً، به دست بسیاری از حامیان یک سیاست زیست بومی معتدل و معقول، که تا همین اواخر با نوعی بیگانگی الهیدانان مسیحی صحیح الاعتقاد با اهمیت دینی طبیعت و نیاز به «تقدس بخشیدن دوباره» به آن در آمیخته بود، در بسیاری از موارد به پیوند عجیب و غریبی بین جنبشهای زیست بومی و همه انواع فرقه های شبه مذهبی جوراجور یا به پیدایش به اصطلاح «ترکیبهای» دگراندیش و در حقیقت خطرناکی از قبیل «دین جدید» مکتب تیار^۴ انجامیده است. در هر دو مورد، علی رغم موارد ادعای خلاف این قضیه، جنبش زیست بومی از نسیم روحبخش معنوی اصیل بی بهره شده است و اهمیت بُعد معنوی واقعی بحران زیست بومی به دست فراموشی سپرده شده است. زیرا هیچ معنویت اصیلی بدون درست آیینی، به کلی ترین معنای این اصطلاح، وجود ندارد.

انسان متجدد که با بحران بی سابقه ساخته و پرداخته دست خود، که اکنون حیات کل این سیاره را تهدید می کند، رو به رو شده، همچنان از یافتن این که علل واقعی این مسأله در کجاست، سر باز می زند. به سفر تکوین و بقیه کتاب مقدس به منزله خاستگاه بحران چشم می دوزد، به جای این که به تقدس زدایی تدریجی از کیهان که در غرب روی داد و بویژه به خردگرایی و انسان گرایی رنسانسی نظر اندازد که انقلاب علمی را پدید آورد و پیدایش علمی را موجب شد که عملکرد آن به قول فرانسیس بیکن^۵، یکی از حامیان پیشتاز علم، سلطه یافتن بر طبیعت، حاکمیت بر آن و تحت فشار قرار دادن آن در جهت افشای اسرار درونش، نه برای اعظام و اجلال الهی، بلکه برای دست یافتن به قدرت و ثروت دنیوی است.

امروزه این جنگل به سبب اختیارات انسان نابود می شود، و آن دریا به سبب نیازهای موهوم و پنداری انسان آلوده می گردد. انسان موجود مطلق شده است. «اختیارات» او هم بر «اختیارات خدا» و هم بر اختیارات مخلوقات خدا تفوق می یابد. انسان قرون وسطایی اروپایی همواره در نظر داشت که تنها خدا مطلق است و خود او موجودی نسبی است. حتی اگر غالباً به ندای پاره ای از قدیسان و فرزندگان، نظیر قدیس فرانسیس^۶ ترتیب اثر نمی داد، برای پی بردن به ارزش زیبایی رهایی بخش نظام طبیعت هرگز این رؤیا را در سر نمی پروراند که خود و خصوصاً حیات زمینی اش را به امری مطلق تبدیل کند. خود واقعیت ذات ماورا، او را از قربانی کردن هر چیزی برای حیات زمینی ای که به هر تقدیر زودگذر و ناپایدار است، باز می داشت و نفس عظمت اعجاب انگیز خدا، به منزله ذات مطلق، هرگز به او این امکان را نمی داد که خود را موجودی

مطلق قلمداد کند. مطلق انگاری شان و مقام انسانی میراث رنسانس اروپایی است که آثار و نتایج مرگبار آن فقط امروزه آشکار می شود؛ هرچند امروزه نیز، تنها معدودی هستند که نقش خطرناک این انسان مداری را در بن بست موجودی که در ارتباط انسان با نظام طبیعت پدید آمده است، درک می کنند.

این انسان مداری که به طرزی بسیار شگفت، در انسان مداری ستیزی برخاسته از خردگرایی علمی ریشه دارد، از درک علل واقعی بحران زیست بومی سر باز می زند و پیوند و ارتباط انسان غربی را با همان منابع و خاستگاههای معنوی ای که می تواند در نجات بخشیدن او از چنبره بحران کنونی مددکار باشد، می گسلد. هیچ چیز در مباحثات زیست بومی رایج، خطرناک تر از آن نگرش

علم پرستانه به انسان و طبیعت نیست که پیوند انسان را با ریشه های معنوی اش قطع می کند و طبیعتی قداست زدایی شده را مسلّم می گیرد، حال آن که حد و مرزهای مادی اش را به قدر میلیاردها سال نوری گسترش می بخشد. این نگرش، واقعیت عالم معنا را با سخن گفتن از خشیت در قبال عظمت گیتی از بین می برد. این نگرش با گفتگو از افسانه علمی باور نکردنی ای درباره تکامل انسان از

معجون مولکولی سوپ وار اولیه - که بنا بر ادعا، حاوی کل واقعیت کیهانی در آغاز و به دنبال مهبانگ (انفجار عظیم) بوده است، اهمیت کانونی انسان را در نظام کیهانی و دستیابی او را به عالم معنا، از بین می برد. انسان متجدد اکنون با ویران کردن طبیعت از طریق به کارگیری علمی که علم به نظام صرفاً مادی و آمیخته با حرص و آز آدمی است، بر آن است که کل سنت دینی غرب را مقصر قلمداد





کند. اما از آنجا که عالم معنا چنان است که ممکن نیست با هیچ شکلی از سفسطه یا علم محدود به نظام مادی نفی شود، بحران زیست بومی را بدون توجه خاص به بعد معنوی این مسأله نمی توان رفع کرد؛ و همین طور نمی توان از ریشه های تاریخی این بحران که از اهمیت عوامل معنوی و فکری مربوط پرده برمی دارند و نقش دین را در بر ملا ساختن ماجرای که به بحران کنونی منجر شده است روشن می کنند، غفلت ورزید.

در صفحات آتی، درصدد برآمده ایم که با توسل به تاریخ علم، فلسفه و دین در غرب در ریشه های بحران زیست بومی کند و کاو کنیم. از زمان پیدایش آگاهی به بحران زیست بومی، تلاشهایی شده است در جهت این که این رشته های علمی و بویژه تاریخ علم به نحو صحیحی به کار گرفته شود تا ریشه های بن بست امروزی روشن گردد، اما این تلاشها در مقایسه با ابعاد این مسائل ناچیزند. بیشتر مورخان علم، هنوز موضوع بحث حوزه تخصصی خود را [بررسی] سیر پیشرفت شکوهمند و دائم علم به سوی مرتبه باز هم عالی تری از معرفت نسبت به طبیعت و سلطه بر آن می دانند. اثبات گرایی تاریخ علم، که از زمان پایه گذاری اش به دست ای. ماخ^۷ و جی. سارتون^۸ - که دیدگاهشان بر آراء و نظرهای غیراثبات گرایانه پی. دوئم^۹ برتری یافت - بر این حوزه علمی سیطره دارد، همچنان در اکثر اساتید و متخصصان این رشته نفوذ دارد. در حوزه فلسفه هم با در نظر گرفتن اثبات گرایی غالب که بر آن سایه افکنده است، وضع چندان بهتری حاکم نیست.

تا آنجا که به تاریخ علم مربوط می شود، طی دهه ۱۹۶۰ در دوران ناآرامیهای دانشجویی در دانشگاههای آمریکا، دست کم یک دسته از دانشجویان به یک گروه تاریخ علم در یک دانشگاه پیشتاز آمریکایی هجوم بردند و به طور خاص خواستار نقش جدیدی برای تاریخ علم شدند که تنها ردیابی «پیشرفتهای» عمده علوم تجربی نباشد، بلکه توضیح این مطلب باشد که چگونه پرورش و رشد و کاربرد علم در غرب، انسان را در چنین وضع و موقعیت بحرانی ای قرار داده است. با این همه، به طور کلی تغییر در هدف و جهت این رشته علمی در غرب در هیچ جایی در مقیاس وسیع مشهود نیست و دلبستگی دانشجویان به مطالعه تاریخ علم، برای کشف علوم طبیعی دیگر و یافتن راه برون شد از منجلاب عصر حاضر، معمولاً از دلبستگی استادانی که به آنان درس می دهند، پیشی گرفته است. این امر، به رغم چند مورد استثنای درخور توجه، همچنان وضع متعارف است.

ما اولین بار، کشف مجدد کیهان‌شناسی‌های سنتی سنتهای شرقی را هم به منزله وسیله کسب بینش جدیدی نسبت به جهان طبیعت و اهمیت آن مطرح کرده بودیم. این امر نیز به میزان درخور توجهی در سالیان گذشته روی داده است، اما همیشه نه به نحوی معنادار یا مفید. ترجمه‌ها و شرح و تفصیلهای تازه و دقیقی از منابع سنتی اصیل پدید آمده است که به نمادپردازی صورت طبیعی و کیهان‌شناسی‌های سنتی گوناگون مرتبط می‌شوند. اما در اکثر موارد، سیل اطلاعات درباره این موضوعات، در پوشش علوم خفیه و سوار بر امواج نهضتهای شبه دینی که بسیاری از این نوع اطلاعات با آنها ارتباط دارد، به صحنه زندگی انسان متجدد وارد شده است. به نظر می‌رسد که باز به استثنای چند مورد شایان توجه (که در آثار قلمی افرادی نظیر هیوستون اسمیت^{۱۰}، تئودور روژاک^{۱۱}، ولفگانگ اسمیت^{۱۲} و جیکوب نیدلمان^{۱۳} در آمریکا و کیت کریچلاو^{۱۴}، ژیلبر دوران^{۱۵} و المیر زولا^{۱۶} در اروپا دیده می‌شود؛ افرادی که در صدد بوده‌اند علوم سنتی را از منظر سنتی باز یابند)، هم اکنون قطب بندی شدیدی از نوعی بس خطرناک وجود دارد. گروههای فلسفه و بیشتر علوم انسانی در دانشگاهها همچنان در دنیای فرو بسته منطق بی بهره از تعالی غوطه می‌خورند، در حالی که دسته‌ای «در اقلیت» یا «ضد فرهنگ»، در جستجوی تعالی (غالباً در لباس حلول) اند، اما نسبت به منطق که از عقل باطن سرچشمه می‌گیرد و نیز نسبت به وحی که آن نیز تجلی عقل کل یا کلمه الله است، سرسختی نشان می‌دهند. چه نادره بینشی است آن بینش منظوی در اثر شکوهمند فریتویف شووان^{۱۷}، منطق و تعالی، که در آن از منظری سنتی چشم انداز جامعی از پرده برون می‌افتد که در آن حق مطلب درباره منطق و تعالی، هر دو، ادا می‌شود.

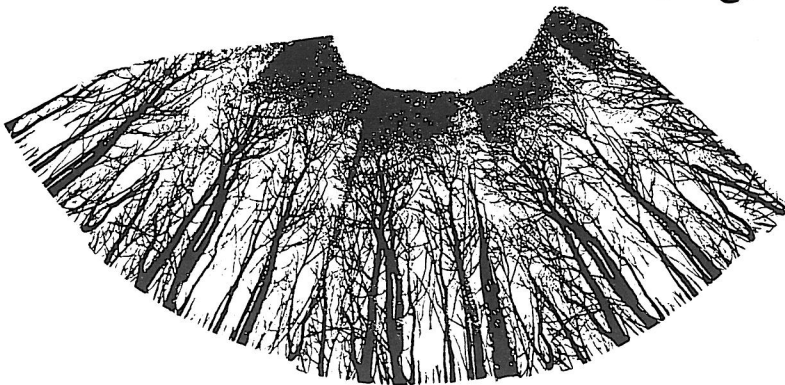
و بالاخره در صفحات آتی به روشنی بیان کرده ایم که بحران زیست بومی، تنها جلوه بیرونی یک رخوت و ضعف باطنی است و بدون نوزایی معنوی انسان غربی حل شدنی نیست. این موضوع از زمانی که اثر حاضر برای نخستین بار به رشته تحریر درآمد، از سوی تعدادی از نویسندگان به شدت دنبال شده است؛ از جمله تئودور روژاک در کتابش موسوم به مرزهای سرزمین بی حاصل و گاه و بیگاه در برخی از آثار دیگرش، و فیلیپ شرارد^{۱۸} در کتاب نابودی انسان و طبیعت. اما به استثنای شارحان آموزه‌های سنتی، نظیر فریتویف شووان، تیتوس برکهارت^{۱۹}، مارکو پالیس^{۲۰} و مارتین لینگز^{۲۱} که از آثار آنان به کرات در این کتاب شاهد آورده می‌شود، عوامل ایجاد یک بازسازی اصیل در سنتهای دینی غرب پیشرفت محسوسی نداشته‌اند؛ البته موارد





استثنای در خور توجهی، نظیر کسانی که به تعالیم توماس مرتون^{۲۲} اقتدا می کنند، وجود دارند. همچنین گروههای در خور توجهی بوده اند که به سنت غربی علاقه مند بوده اند، منتها نه سنتی که پیشینه مستقیماً دینی داشته باشد، نظیر مکتب لیندیس فارن^{۲۳} و حلقه تمنوس^{۲۴} که در این مورد قابل ذکرند. با این همه، نیروهایی بوده اند که مایلند خطاهای تجددگرایی را در چارچوب همان ساختار آموزه ها و شعائر دینی غرب که استیلا یافته اند، تکرار کنند و افراد اندیشمند بسیاری را وادار کرده اند که تعالیم سنتی اصیل را در جایی دیگر جستجو کنند.

با این همه، امیدواریم همان طور که این بحران ناشی از غفلت انسان نسبت به سرشت واقعی خودش گسترش می یابد و همان طور که بتهای ساخته و پرداخته دست انسان در مقابل چشمانش یکی پس از دیگری فرو می شکنند، او اصلاح واقعی خویش را آغاز کند که همواره به معنای نوزایی معنوی است؛ و از رهگذر این نوزایی با جهان طبیعت پیرامون خود سازگاری تازه ای یابد. در غیر این صورت، انتظار زیستن در هماهنگی و سازگاری با آن تجلی عظیم الهی که همانا طبیعت بکر است، در عین بی خبری و بی تفاوتی نسبت به منشأ کل آن تجلی الهی، که هم فراتر از طبیعت و هم در کانون وجود آدمی است، انتظار بی فایده ای است. امید آن که صفحات بعدی کمک ناچیزی در جلب توجه به ریشه های مشکلاتی باشد که عده بسیاری به آثار و نشانه های بیرونی آنها پی می برند؛ ریشه هایی که در اعماق دل سنگ و فراموشکار انسان متجدد جای دارند. با این همه سنگدلی و فراموشکاری، سرنوشت او وی را به ایفای نقشش به منزله خلیفه الهی در زمین، حافظ نظم طبیعت و گواه بر این حقیقت که *Omnis natura Deo loquitur* (کل طبیعت حاکی از خداست)^{۲۵} فرامی خواند. بنابراین، تخریب محیط زیست طبیعی، شکست در انسان بودن، و به معنای ارتکاب جنایتی واقعی نسبت به آفرینش است. چرا که «آسمانهای هفتگانه و زمین و هر کس که در آنهاست او را تسبیح می گویند، و هیچ چیز نیست مگر این که در حال ستایش، تسبیح او می گوید.»^{۲۶}



پی نوشتها:

* اصل این مقاله پیشگفتار سیدحسین نصر است بر کتاب خودش، با این مشخصات:

Nasr, Seyyed Hossein, **Man and Nature; The Spiritual Crisis in Modern Man**,
Mandala Book, Unwin Paperbacks.

با سپاس از خانم دکتر منصوره (شیوا) کاویانی که اصل مقاله را در اختیار مجله قرار دادند.

1. Cape Cod.

2. the Celtic Church.

3. Arnold Toynbee.

۴. Teilhardism؛ مراد، مسلک فکری تیار دو شاردن، متکلم و دانشمند فرانسوی است.

5. Francis Bacon.

6. St. Francis.

7. E. Mach.

8. G.Sarton.

9. P. Duhem.

10. Huston Smith.

11. Theodore Roszak.

12. Wolfgang Smith.

13. Jacob Needleman.

14. Keith Gritchlow.

15. Gilbert Durand.

16. Elemire Zolla.

17. Frithjof Schuon.

18. Philip Sherrard.

19. Titus Burckhardt.

20. Marco Pallis.

21. Martin Lings.

22. Thomas Merton.

23. Lindisfarne School.

24. **Temenos**.

25. Hugo of St Victor, **Eruditio Didascalica**, 6.s p.176, 1.80s.

۲۶. قرآن، سوره بنی اسرائیل، آیه ۴۴.

